

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بیان شد که مهدی حائری، حکومت، سیاست و آئین کشورداری را از لحاظ معنای معقول، جزء مفاهیم برتر عقلی - همانند وجود و عدالت - نمی‌داند؛ بلکه آن‌ها را مفاهیمی تجربی و حسی می‌داند که متخذ از نیازهایی می‌باشد که بشر در ابعاد مختلف دارد. مؤلف کتاب حکمت و حکومت در صدد اثبات این مطلب بود که امور متغیر و تغییرپذیر به اختلاف زمان‌ها و شرایط و نیازهای بشر، دستخوش دگرگونی می‌گردد و در نتیجه معقول نیست که چنین اموری با دین که مجموعه‌ای از امور ثابت و لایتغیر است ارتباط داشته باشد. وی مفهوم حکومت و حقیقت حکومت را به گونه‌ای تبیین کرده که بر اساس آن دین نمی‌تواند در مسأله حکومت دخالت کند. گاهی عده‌ای از فقها می‌گویند دین در سیاست و حکومت دخالت نکرده، اما مهدی حائری ادعا دارد که اساساً امکان ندارد که حکومت با دین ارتباط بیابد. به اعتقاد وی وادی دین امور ثابت و لا یتغیر است، اما حقیقت حکومت از امور متغیره است.

نسبت امر محسوس و تجربی با حکمت عملی

تتمه‌ای باقی می‌ماند و آن تتمه این است که اگر کسی به ایشان [1] بگوید شما که سیاست مدُن و حکومت را از شاخه‌های حکمت عملی [2] دانستید، حال با بیان این مطلب که حکومت یک امر تجربی، محسوس و متغیر است چگونه آن را از شاخه‌های حکمت عملی قلمداد می‌نمایید؟ [حائری] در جواب بیان می‌نماید که عقل عملی درک نازل محسوسات و موضوعات عینی است، یعنی حکومت موضوعی محسوس و نازل است و عقل عملی مرتبه‌ای از درک این امور حسی و موضوعات عینی خارجی است. به اعتقاد او معقولات عقل عملی زیر مجموعه معقولات عقل نظری است در حالی که مفاهیم عقل نظری نیز کلی، ثابت و لایتغیر است؛ یعنی درست است که عقل عملی و حکمت عملی مربوط به موضوعات جزئی، محسوسه و متغیره است اما زیرمجموعه مفاهیم ثابت و لایتغیر عقل نظری [3] است و لذا تأکید می‌کند که سیاست مدُن به طور کلی از مدار تکالیف و احکام کلیه الهیه خارج است. [4]

نسبت ماهیت حکومت و معقولات عقل نظری

در اینجا سؤالی قابل طرح است و آن پرسش اینکه شما حکومت را یک موضوع حسی، تجربی و متغیر قرار می‌دهید بنابراین با معقولات عقل نظری که مفاهیم کلی و ثابت و لا یتغیر است چه ارتباطی خواهد داشت؟ نویسنده کتاب حکمت و حکومت چنین پاسخ می‌دهد که این بحث همانند یک قیاس منطقی خواهد بود. در اینجا، حکومت با آن اوصاف به منزله صغراست و معقولات عقل نظری به منزله کبراست. ارتباط حکومت با این گونه احکام و با آن معقولات از قبیل ارتباط قضایای صغری با کبری در قیاس منطقی است. اگر دیده می‌شود که مفهوم حکومت، سیاست و آئین کشورداری از مفاهیم کلی و معقول به شمار می‌روند با این حال باید توجه داشت که این کلیت و معقولیت پس از تجرید و زدودگی از همبستگی‌های تجربی و مادی آن‌هاست، یعنی یک وقتی یک کلی را عقل تصور می‌کند همچنانکه ظرف عروض آن در ذهن است همچنان نیز ظرف اتصاف آن ذهن است، مانند آنکه می‌گوئیم «الانسان کلی»، اصلاً کاری به تجرید خارجی ندارد. آن مفاهیمی که ظرف عروض و اتصاف آها عالم ذهن است «معقول اصلی» هستند. البته در این اصطلاح نباید به دنبال معقول اولی فلسفی و معقول اولی منطقی [5] برویم که با یکدیگر نیز

تفاوت دارند. در اینجا تعبیر به صورت «معقول اصلی» و «معقول غیر اصلی» می‌کند.

معقولاتی که از راه تجرید از محسوسات به وجود می‌آید نیز، معقولند منتهی معقول غیراصلی هستند. نویسندگان کتاب حکمت و حکومت چنین بیان نموده است که حکومت امری معقول محسوب می‌شود، منتهی معقولی که از محسوسات به دست می‌آید.

ارزیابی مدعای مهدی حائری

از جمله نقدهایی که بر نویسنده کتاب حکمت و حکومت قابل بیان می‌باشد آن است که ایشان خود را به تکلف انداخته است!! حرفی و شعری گفته شده ولی در قافیه آن مانده است. از یک طرف می‌گوید که اولاً حکومت از شاخه‌های حکمت عملی است. حکمت عملی نیز، زیر مجموعه حکمت نظری است. ثانیاً از دیگر سو نیز می‌گوید که حکومت امری تجربی و حسی است. ثالثاً از جهت دیگر می‌گوید حکمت نظری مفاهیم کلیه لا یتغیر است ولی حکومت از امور متغیره است و می‌خواهد این‌ها را به گونه‌ای به یکدیگر مرتبط نماید. بیان نموده است که حکومت از امور حسی و تجربی است و عقل آن را تحت عنوان مفهوم کلی حکومت، تجرید می‌کند. سپس نویسنده کتاب حکمت و حکومت چنین افزوده است که اصطلاحی در فلسفه کانت وجود دارد به عنوان مفاهیم ترانسندنتال [6]، نه از معقولات اصلیه ترانسندنت. [7] و [8] و در اصطلاح حکمت اسلامی معقولات اصلیه همان معقولات اولیه است که عروض و اتصاف آن‌ها خارج از ذهن باشد.

پس از بیان این مطالب نوبت به ارزیابی آن‌ها می‌رسد که آیا این مطالب درست است یا خیر؟

اشکال اصلی این است که آیا شما حکومتی را با چنین اوصافی می‌توانید درست کنید؛ یعنی بگوئید خاستگاه حکومت از محسوسات، نیازهای مردم و ارتباطاتی است که مردم با یکدیگر دارند و این عوامل باعث می‌گردد که مردم مجبور باشند یا اضطرار پیدا کنند که بالاخره شخصی را از طرف خودشان قرار بدهند تا اینکه امنیت، بهداشت و اقتصاد را تنظیم نماید؛ البته در مقام نقد، نمی‌خواهیم منکر چنین روندی بشویم و امکان چنین روندی در دنیا هست و عقلاء نیز انجام می‌دهند؛ ولی بحث این است که این روند چگونه حکومت از جانب خدا را نفی می‌کند؟ یعنی اگر قائلی بگوئید با قطع نظر از این نیازها و فراتر از آن‌ها امکان تشکیل نیست - همان گونه که گروهی از مردم در اطراف تهران در روستایی زندگی می‌نمایند که کاری به حکومت ندارند، نه برق، نه آب و نه گاز می‌خواهند و طبق صد سال پیش زندگی می‌کنند - [9] بحث این است که اگر کسی ادعا کند دین حکومت آورده است، بدین معنا می‌باشد که تصدی حکومت در آن توسط حاکمی صورت می‌گیرد که مفاهیم اولیه عقلی را بیشتر از بقیه می‌فهمد. آن حکومتی که ایشان تصویر کرده چیزی در عدالت در آن دیده نمی‌شود و فقط در همان حد نازلی است که عده‌ای شخصی را برای رفع نیازهایشان قرار می‌دهند و دیگر هیچ. حالا اگر بگوئیم که شارع می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» [10] این بدان معناست که شارع بفرماید که من حکومت می‌آورم. توضیح این مطلب پیشتر بیان گردید که از این آیه چه استفاده می‌شود؟ [11] تمام ارسال رسل و انزال کتب می‌تواند بدین منظور باشد که مردم به قسط عمل کنند، یعنی مفهوم عدالت که از مفاهیم مهم ارزشی است از جانب خداوند متعال پیگیری می‌گردد در حالی که ایشان نمی‌تواند بگوید که عدالت مفهومی حسی است! مفهوم عدالت را نمی‌توان مفهومی دانست که از محسوسات گرفته می‌شود، زیرا گاهی اوقات یک طرف عدالت در بعضی از موارد حقوق بین انسان و خداست، آنجا بحث حسیات چه جایگاهی دارد؟ ما می‌خواهیم بگوئیم که بشر به خدا ظلم نکند، در حالی که الآن منشأ تمام گرفتاری‌هایی که در جامعه وجود دارد این است که: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» [12]، یعنی انسان به خدای تبارک و تعالی ظلم می‌کند! گاهی منظور از عدالت توزیع عادلانه همین ثروت‌های موجود در زمین، توزیع عادلانه قدرت و توزیع عادلانه معادن بین ابناء بشر است که در این صورت مفهومی حسی است، ولی آن عدالتی که شارع به دنبال آن است تا تحقق پیدا کند این گونه است که واقعاً [اراده] خدای تبارک و تعالی بر همه امور حاکم باشد و این عین عدالت است.

گاهی می‌گوئیم: «الْعَدْلُ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي مَوْضِعِهِ، وَضْعُ الْحَقِّ فِي مَوْضِعِهِ» که در این صورت کدام حق بالاتر از حق حکومت

خدای تبارک و تعالی است؟ اگر انسان خود را عبد خدا قرار داد عین عدالت است، اما اگر گفت من تحت سیطره خدا نیستم این عین ظلم است. با این توضیحات لازم است که نویسنده کتاب حکمت و حکومت جواب بدهد که به لحاظ ثبوتی اگر کسانی مدعی چنین عدالتی باشند، آیا می‌توان آن را از مفاهیم حسّی دانست؟ آیا چنین عدالتی از امور حسّی تجرید می‌شود؟ آیا چنین عدالتی از زمره همان معقولات فرعی است که اخیراً بیان کرد؟ [13] پاسخ نمی‌تواند مثبت باشد؛ ما دنبال حکومتی هستیم که از مفاهیم متعالی است. به بیان دیگر اولین اشکال این است که نویسنده کتاب حکمت و حکومت، حکومتی را مفروض گرفته که همین حکومت متعارف و نازل بین بشر است و محدود و مبتنی به حسب نیازهایی است که بشر دارد و سعی نموده بر همین اساس جواب بدهد.

این نقض و ابرام‌ها در حالی است که برخی از کلمات فقها رضوان‌الله تعالی علیهم نیز زمینه برداشتی شبیه برداشت نویسنده کتاب حکمت و حکومت را ایجاد نموده است تا راجع به حکومت این گونه تصور بشود، یعنی واقع مسأله این است که تصویر حکومت را به معنایی که امام رضوان‌الله تعالی علیه برای ما آورد در کلام هیچ فقیهی وجود ندارد.

مثلاً علامه در تذکره راجع به ضرورت حکومت می‌گوید:

«يجب أن يكون الإمام معصوماً عند الشيعة، لأنّ المقتضي لوجوب الإمامة و نصب الإمام جواز الخطأ على الأمة، المستلزم لاختلال النظام، فإنّ الضرورة قاضية بأنّ الاجتماع مظنة التنازع و التغالب، فإنّ كلّ واحد من بني النوع يشتهي ما يحتاج إليه، و يغضب على من يزاحمه في ذلك، و تدعوه شهوته و غضبه إلى الجور على غيره، فيقع من ذلك الهرج و المرج، و يختلّ أمر الاجتماع، مع أنّ الاجتماع ضروريّ لنوع الإنسان، فإنّ كلّ شخص لا يمكنه أن يعيش وحده، لافتقاره إلى غذاء و ملبوس و مسكن، و كلّها صناعيّة لا يمكن أن تصدر عن صانع واحد إلّا في مدّة لا يمكن أن يعيش تلك المدّة فاقدًا لها، أو يتعسر إن أمكن، و إنّما يتيسّر لجماعة يتعاونون و يتشاركون في تحصيلها، يفرغ كلّ واحد منهم لصاحبه عن بعض ذلك، فيتّم النظام بمعاوضة عمل بعمل و معاوضة عمل بأجرة، فلهذا قيل: الإنسان مدنيّ بالطبع، فلا بدّ حينئذ من سلطان قاهر، مطاع، نافذ الأمر، متميّز عن غيره من بني النوع، و ليس نصبه مفوضاً إليه، و إلّا وقع المحذور، و لا إلى العامّة، لذلك أيضاً، بل يكون من عند الله تعالى». [14]

مطابق بیان علامه، جامعه محل تنازع، تغالب و نزاع است. هر شخصی آنچه را نیاز دارد می‌خواهد به دست بیاورد و هر مانعی را می‌خواهد از جلوی بردارد در حالی که شهوت و غضب، وی را تحریک می‌کند که هرچند از راه ظلم به دیگری، مطلوبش را به دست بیاورد. در این صورت اجتماعی بودن افراد از بین می‌رود و از طرفی دیگر اینکه هر شخصی بخواهد همه این کارها را انجام بدهد مقدور نیست؛ زیرا هیچ کسی تنهایی نمی‌تواند زندگی کند. اگر هر شخصی بخواهد به تنهایی نیازهایش را برآورده نماید، مثلاً لباس را خودش درست کند باید مدتی از عمرش بگذرد تا یک لباس درست کند در حالی که این بحث در صورتی است که جماعت و اجتماع با هم تعاون و تشارک داشته باشند و هر شخصی مسئولیت انجام کاری را بپذیرد. در همین راستا که انسان نیاز دارد به اینکه باید اجتماعی زندگی کند، سلطان چیره و مطاع می‌طلبد. اما شارع و عقل می‌گوید: انتخاب این سلطان را نمی‌توان به بشر تفویض نمود زیرا در صورت تفویض این امر به بشر محذور پیش می‌آید، یعنی در همین انتخاب سلطان نیز تنازع می‌شود، بدین معنا که اگر بگوئیم خود بشر شخصی را انتخاب نماید آنگاه تنازع می‌شود؛ همانند همین دعوایی که زمان انتخابات دیده می‌شود که هر کدام از نامزدها دیگری را تفسیق می‌کند. خلاصه دوباره محذور و تنازع به وجود می‌آید؛ بنابراین علامه حلی می‌فرماید که چاره‌ای نیست از اینکه خدا این حاکم را معین کند.

این کلام علامه حلی در تذکره برای این است که چرا حکومت می‌خواهیم و چرا باید حاکم را خدا معین نماید. ولی مورد حکومت را روی نیازهای طبیعی بشر سوق داده است. بشر نیازهای طبیعی دارد و آنچه امیرالمؤمنین فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ» [15] با توجه به جهات مادی است. در کتاب مختلف الشیعه نیز شبیه همین وجود دارد، [16] همان گونه که فخرالمحققین در ایضاح الفوائد جلد 1 صفحه 3 مطالبی دارد، [17] این را فقها در

کتبشان دارند. از خلال کتب علما به دست می‌آید که راه سعادت بشر حکومت دین است. اصلاً ادعای ما به تبع امام رضوان الله تعالی علیه این است که می‌گوییم با خصوصیتی که دین برای حکومت قرار داده، راه سعادت بشر، حکومت دین است. راه تحقق عدالت به معنای واقعی، فقط حکومت دین است. اگر حکومت دین نباشد؛ عدالت به معنای واقعی تحقق پیدا نمی‌کند.

دیگران وقتی از بیرون نسبت به قضیه می‌نگرند همین گونه قضاوت می‌نمایند. به عنوان نمونه گروهی تقریباً شش هفت سال پیش از مسکو به مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام آمدند و آن طور که به ما گفتند این افراد اتاق فکر پوتین [18] بودند. در بین این افراد پیرمردهای سال خورده و نیز افراد جوان و اهل فکر حضور داشتند. حرف آن‌ها این بود که در زمان کنونی تمام انواع و اشکال حکومت‌ها را بررسی کردیم و دیدیم مطمئن‌ترین حکومت برای بشر همین حکومت ولایت فقیه است. این قضاوت از جانب افرادی بیان شده که بیرون از دین اسلام هستند و شاید مسیحی بودند. حکومت ولایت فقیه که مدنظر است به همین معناست. نمی‌گوئیم ولی فقیه اشتباه نمی‌کند، او که معصوم نیست ولی مطمئن‌ترین حکومت در زمان ما همین حکومت است که ولی فقیه مصلحت، مشتهیات نفسانی و امیال نفسانی خود را کنار بگذارد و آن را در امور حکمرانی دخالت ندهد؛ بلکه ولی فقیه اصلاً هیچگاه حق ندارد که این قبیل موارد را اعمال کند و اگر سر سوزنی آن موارد را اعمال کند از مشروعیت ساقط می‌شود بلکه باید مصلحت جامعه و دین را در نظر بگیرد. واقعاً این شعار نیست و واقعیتی است منتهی واقعیتی است که متأسفانه دسته‌ای از خودی‌ها نیز نسبت به این حقیقت نامهربانی می‌کنند.

بیان شد که به اعتقاد مرحوم علامه حلی اگر مسأله حکومت را به دست خود بشر بدهند تنازع به وجود می‌آید. این تنازع را در همه جای دنیا می‌بینیم. آیا غیر از حکومت خدا می‌توان جایی را پیدا کرد که تنازع به وجود نیاید؟ آیا چنین مصداقی داریم؟ پس اولین اشکال این است که آنچه که نویسنده کتاب حکمت و حکومت به عنوان مقابله درصدد رد نمودن است، با بیانات ایشان مردود نمی‌گردد. شما می‌گوئید حکومتی که در حال حاضر کشورهای مختلف دارند امری حسی و تجربی بوده که ارتباطی به دین ندارد در حالی که دین هیچگاه نمی‌گوید که باید دو تا گروه دموکرات و جمهوری‌خواه ایجاد گردد که حرفهایی بزنند در حالی که آن حرف‌ها نیز به گونه‌ای است که هر کدام به شکلی فرد را بالا بیاورد زیرا دین هرگز چنین حرفی نمی‌زند! دین معیار را به سمت ملاک‌هایی مانند اعلی، افضل، اتقی، اورع و اشجع سوق می‌دهد. چیزهایی که امروز در دنیا وجود دارد که یک دیوانه را رئیس جمهور کشوری می‌کنند! [19] این مطلب روشن است که دین اصلاً به این مباحث ورود پیدا نمی‌کند ولی شما به عنوان نویسنده کتاب حکمت و حکومت دنبال نفی این مطالب هستید که با این بیان نفی کنید.

جایگاه حکومت دینی در مبنای مختار

ادعای ما این است حکومت دینی در ردیف مفاهیم برتر عقلی است، یعنی آنچه مؤلف این کتاب به دنبال آن بود، این قضیه است که حکومت یک امر حسی، تجربی و متغیر است. نویسنده بیان نمود که حکومت به ماوراء الطبیعه ارتباطی ندارد. پرسش این است که کدام حکومت؟ آیا منظور حکومتی است که برای چپاول در جریان است؟ این تعابیر، تعبیری واقعی است که در متن دین وجود دارد. ما می‌گوئیم که مفهوم نبوت، رسالت و امامت «اینکه یک کسی از جانب خدا امام بشود» یک امر معقول است. آیا امام یک مفهوم حسی و تجربی است یا یک مفهوم برتر عقلی؟ امام یعنی ممثل یا تجلی اوصاف خدا، مظهر خدا، مظهري که روی زمین بتوان او را دید. نبی یعنی آن کسی که فرستاده خداست، بدین معنا که مطابق روش استدلال در بحث نبوت عامه و علم کلام در هنگام استدلال برای اثبات نبوت می‌گوئیم: اگر خدایی هست و وجود دارد - که وجود دارد و اگر این بشر مصنوع خداست - که هست و اگر این مصنوع باید به سعادت برسد، آنگاه خداوند باید شخصی را بفرستد. نمی‌توان گفت که خدا بشر را خلق کرده و همین‌طور به حال خودش رها کرده است و بگوید من به شما عقل دادم و هر کسی هر مقداری که به عقلش رسید طبق همان عمل کند! خیلی از چیزها را عقل نمی‌فهمد و نیازمند به وحی و قانون الهی است که باید یک قانون و یک نبی از طرف خدا بیاید. بنابراین ادعای ما این است که حکومت در ردیف همه این موارد است. «حکومت دین» در ردیف مفاهیم برتر عقلی است و چرا شما این را یک مفهوم حسی و کاملاً بی‌ارزش تلقی می‌کنید؟

هنگامی که ما حکومت را در ردیف این مفاهیم برتر عقلی قرار دادیم آنگاه می‌گوئیم این حکومت و این دین – مطابق مبنای امام خمینی رحمه‌الله تعالی علیه که دین و حکومت یکی شده-، [20] این امور ثابت و متغیر را دارد. در حالی که نویسنده کتاب حکمت و حکومت، حکومتی را به ما تحویل داد که اصلاً امور ثابت در آن معقول نیست. سخن ایشان که پیش‌تر اشاره نمودیم، مجرد یک ادعا می‌باشد؛ زیرا دو امر غیرمرتبط را به یکدیگر ربط داده است. چگونه این مطالب از قبیل صغری و کبراست؟ چطور می‌شود گفت که امور حکومت به عنوان امور حسی، زمینی و متغیر است و در عین حال می‌خواهید آن را به عقل نظری – که از امور غیرمتغیر می‌باشد – نسبت بدهید و صغری و کبری را ترکیب و مقترن نمایید؛ بلکه این دو مطلب با این محتوا اصلاً قابلیت این ترکیب و اقتران را ندارد. شما می‌گوئید حکومت امری تجربی، حسی، متغیر و غیر ثابت است، پس به دین ارتباط ندارد. اولاً دین را درست نفهمیدید، زیرا دین ثوابتی دارد که در جلسه دیگری نیز آن‌ها بیان خواهد شد و فقهای امامیه نیز تصریح کردند، ولی همین که می‌خواهید آن صغری را به حکمت نظری مرتبط نمایید چنین بیان می‌نمایید که حکمت نظری مفاهیم ثابت و لا یتغیر هستند، چطور این مطالب می‌تواند صغری و کبری را تأمین نماید؟

پس ادعای ما در جواب این قائل این است که مطابق اصطلاح نویسنده، حکومت در ردیف مفاهیم برتر عقلی است. عقل با قطع نظر از امور خارجی مسأله عدالت و نیز مسأله حکومت از جانب خداوند را درک می‌کند که بر این مطلب آثاری که برایش مترتب می‌شود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]. آقای مهدی حائری یزدی نویسنده کتاب حکمت و حکومت.
- [2]. شاخه‌ای از دانش حکمت و فلسفه که به دو قسم فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. حکمت فردی به انفس و رفتار هر فرد می‌پردازد و از همین رو به آن «علم الاخلاق» گفته می‌شود. در حکمت عملی اجتماعی نیز از نگاه خواجه نصیرالدین طوسی، بخشی در خصوص «تدبیر منزل» و خانواده است و دیگری در خصوص «سیاست مدن» و تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی در سطح یک جامعه. (حکمت). (<https://wiki.ahlolbait.com/>)
- [3]. شاخه‌ای از دانش حکمت و فلسفه است. خواجه نصیر طوسی در کتاب اخلاق ناصری حکمت را به دو شاخه حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم می‌نماید. حکمت نظری در نگاه خواجه، به سه قسم قابل تقسیم است؛ اول مابعدالطبیعه است که علم الهی را شامل می‌شود و همانا شناخت خدا و موجودات مقرب اوست که به فرمان حق تعالی مبدأ و اسباب موجودات دیگر شده‌اند. دوم علم ریاضی است که هندسه، نجوم و حساب را شامل می‌شود و قسم سوم علوم طبیعی و شناخت طبیعت است. (حکمت). (<https://wiki.ahlolbait.com/>)
- [4]. پیشین، ص 91-92.
- [5]. مفاهیم کلی که در علوم عقلی از آن‌ها استفاده می‌شود به سه دسته تقسیم می‌گردند: 1. مفاهیم ماهوی یا معقولات اولی، مانند مفهوم انسان و سفیدی 2. مفاهیم فلسفی یا معقولات ثانیه فلسفی، مانند مفهوم علت و معلول 3. مفاهیم منطقی یا معقولات ثانیه منطقی، مانند مفهوم عکس مستوی. عروض و اتصاف معقولات اولی، خارج است. عروض معقولات ثانیه فلسفی، ذهنی بوده و اتصاف آن‌ها خارج است؛ عروض و اتصاف معقولات ثانیه منطقی ذهنی می‌باشد. «مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، ج 1، ص 198-200». گویا مراد استاد فاضل لنکرانی – دام عزه – ناظر به همان معقول ثانیه فلسفی و معقول ثانیه منطقی و وجود تفاوت میان این دو باشد.
- [6]. Transcendental.
- [7]. Transcendent
9. پیشین، ص 91-92.

10. «روستای ایستا یا منتظران» روستایی در اطراف طالقان است که اهالی آن به پیروی از میرزا صادق تبریزی با پرهیز از مظاهر تجدد مابعد از مشروطه به زندگی ساده خویش مشغولند. «<https://www.isna.ir/news/1403100503466>».
11. حدید: 25؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند...».
- [11]. سلسله مباحث خارج فقه سیاسی در سال 1402. این مباحث در قالب کتاب آیات الحکومه به چاپ رسیده است. ن ک: آیات حکومت در قرآن، ص. 211.
12. علق: 6 و 7؛ «این چنین نیست [که انسان سپاس گزار باشد] مسلماً انسان سرکشی می کند. برای اینکه خود را بی نیاز می پندارد.»
13. مفاهیم ترانسندنتال: «Transcendental» در برابر مفاهیم معقولات اصلیه ترانسندنت: «Transcendent».
14. علامه حلی، حسن بن یوسف تذکره الفقهاء، ج 9، ص 395-396.
- [15]. نهج البلاغه، خطبه 40: «... حال آنکه ناچار برای مردم امیری لازم است خواه نیکوکار یا بد کار باشد، مؤمن در امارت و حکومت او به طاعت مشغول است و کافر بهره خود را می یابد (همه با بودن امیر از هرج و مرج و اضطراب و نگرانی آسوده اند)». ترجمه و شرح نهج البلاغه (فیض الإسلام)، ج 1، ص 126.
- [16]. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج 2، ص 209.
- [17]. حلی، محمد بن حسن «فخرالمحققین»، ایضاح الوائد، ج 1، ص 3.
- [18]. ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور کنونی روسیه.
- [19]. دونالد ترامپ، رئیس جمهور فعلی و جو بایدن، رئیس جمهور پیشین آمریکا باشد.
- [20]. امام خمینی، کتاب البیع، جلد 2، ص 633: «الإسلام هو الحکومة بشؤونها، والأحكام قوانین الإسلام، و هي شأن من شؤونها، بل الأحكام مطلوبات بالعرض، وأُمور آلیّة لإجرائها و بسط العدالة».